خادم الحسینی از چراهای بی جواب زندگی می گوید

نویسنده : عباس خادم الحسینی

یکی از مواردی که از میزان شادی درونی و آرامش خاطر می کاهد و تولید کننده‌ی انواع احساسات، و عواطف منفی است فلسفه جویی است. البته اشتباه برداشت نکنید منظورم از فلسفه جویی، آموختن علم فلسفه و یا آشنایی با نظرات فلاسفه‌ی بزرگ جهان نیست بلکه در اینجا منظور از فلسفه جویی، تمرکز بی فایده، غیر عاقلانه و پوچ روی علت و فلسفه ی اتفاقاتی است که شما در بروز آنها هیچ نقشی نداشته اید اما آنها در زندگی شما بسیار نقش دارند.

این نوع فلسفه جویی معمولاً با پرسیدن سوالاتی خاص و تکراری شروع می شود که فرد فلسفه جو مدام آنها را از خود می پرسد و هرگز هم جوابی برای آنها پیدا نمی کند. این سوالات آنقدر ذهن فرد را به خود مشغول می کنند که وی از بسیاری از افکار دیگر باز می ماند. البته واقعیت این است که افراد فلسفه جو اصلاً به دنبال رسیدن به جواب نیستند بلکه به طرز غیر عاقلانه ای تمایل دارند در خود سوال غرق شوند و این غرق شدن یعنی افتادن در گرداب بی انتهای غم و افت شدید سطح شادی درونی.

فلسفه جویی جلوی نگاه فرد به آینده را می گیرد، اجازه بلند نظری و دور اندیشی را از وی سلب می کند و در عوض او را ابر اثر نوعی کوته فکری، معطوف به گذشته ای مبهم و سوالاتی مبهم تر می کند.

حال به این سوالات دقت کنید. اگر شما گاه گاهی آنها را از خود پرسیده اید و یا به آنها تفکر کرده اید بدانید که ویروس فلسفه جویی سراغ شما هم آمده است

- چرا من باید در این خانواده به دنیا بیایم؟
- چرا من در یک خانواده ی ثروتمند به دینا نیامده ام؟
- چرا پدر و مادر من باید این ها باشند؟
- چرا من باید مجبور باشم به این شکل زندگی کنم؟
- چرا من جای فلانی نیستم؟
- چرا قد و قامت من باید این اندازه باشد؟
- چرا جثه ی من به اندازه فلانی نیست؟
- چرا من این شکلی به دنیا آمده ام ؟
- چرا فلانی زیبا و جذاب است و من نیستم؟
- چرا من باید در ایران (یا هر جای دیگری) به دنیا بیایم؟
- چرا باید این طور شود؟
- چرا باید این بلا سر من بیاد؟
- من دارم تاوان کدام گناه نکرده ام را پس می دهم؟
- مگر من چه کرده ام که باید فلان اتفاق برایم بیفتد؟
- چرا خداوند به فلانی همه گونه نعمت داده و به من هیچ؟

اینها نمونه سوالاتی هستند که فرد فلسفه جو دائماً از خود می پرسد و از آنجایی که جوابی برای آنها پیدا نمی کند به اعصاب و روان خود لطمه می زند و از میزان شادی درونی خود می کاهد.

باید بدانید که سوالات زیادی در دنیا وجود دارند که کاملاً اضافی و بی فایده اند و پرسیدن آنها هیچ سودی برای شما ندارد. برخی از چراها هیچ جوابی ندارند. اصلاً دلیلی هم ندارد که جواب داشته باشند * زیرا زندگی همین است و شما به اقتضای انسان بودن نمی توانید به علت و حکمت بسیاری از مسایل آن پی ببرید و به قول خواجه حافظ شیرازی :

" حافظ اسرار الهی کس نمی داند خموش "

و یا به قول سهراب سپهری :

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ
کار ما شاید این است
که در افسون گل سرخ شناور باشیم
پشت دانایی اردو بزنیم
دست در جذبه ی یک برگ بشوییم و سرخوان بروییم
صبح ها وقتی خورشید در می آید متولد بشویم
هیجان ها را پرواز دهیم

به دنبال فلسفه ی خیلی از وقایع گشتن و * علت موارد ناخواسته ی زندگی را درکانون توجه و تمرکز قرار دادن و همه ی عمر با دریایی از چراها و اگرهای بی فایده دست و پنجه نرم کردن نه تنها چیزی را عوض نمی کند بلکه باعث تحلیل رفتن انرژی و بروز آشفتگی های ذهنی و پریشان حواسی فلسفی می شود که این موارد شما را در حل سایر مسایل زندگی ناکام می گذارند.

کلمه ای که معمولاً بعد از این چراها ذهن را به خود مشغول می کند "کاشکی" است. جالب این جاست که کلمه ی کاشکی (کاش، ای کاش) در اغلب زبان ها و فرهنگ ها وجود دارد. به عنوان مثال ما ایرانی ها ضرب المثلی داریم با این مضمون که : "کاشکی را کاشتند سبز نشد" و فرانسوی ها ضرب المثل دیگری در مورد کاشکی دارند که می گوید : "با کاشکی می توان پاریس را در یک بطری جا داد". در اغلب موارد استفاده از کاشکی یعنی آرزوی به وقوع پیوستن اتفاقی که هرگز امکان به وقوع پیوستن ندارد. مثلا:

- کاشکی فلانی پدرم بود.
- کاشکی این اتفاق در زندگی من نیفتاده بود.
- کاش من در فلان جا به دنیا آمده بودم.

متأسفانه همیشه همراه با این نوع ای کاش گفتن ها، نوعی حسرت، غبطه و اندوه وجود دارد که می تواند بسیار مخرب و زیان بار باشد.

زیان باری این احساسات منفی از یک طرف و زجوی که از پیدا کردن یا نکردن مقصر این ناکامی های می کشید از طرف دیگر شادابی و نشاط را بر شما حرام خواهند کرد. وقتی که شما بدین شکل اسیر چراها و ای کاش ها شوید، ذهن تان به طور ناخودآگاه به دنبال مقصر می گردد. در این حالت ممکن است اطرافیان، در گذشتگان، زمانه، حکومت، کائنات و یا حتی خدا را مقصر بدانید.

ذهن شما چه مقصر را پیدا بکند چه پیدا نکند در هر حال این شمایید که آسیب می بینید زیرا این افکار آزار دهنده، این چراهای بی جواب و این ای کاش های بی فایده، شما را کلافه، خسته و سردر گم خواهند کرد و باعث دلزدگی تان از همه چیز (زندگی، اطرافیان، روابط و یا حتی خودتان) می شوند. جالب این جاست که تا شما دست از آنها بر ندارید آنها دست از سر شما بر نخواهند داشت. شما با وجود آنها از زندگی تان لذتی نخواهید برد و همه چیز برای تان تیره و آزار دهنده خواهد بود (مقداری این قضیه به میزان فلسفه جویی شما بستگی دارد) بهتر است در موارد* هرگز به دنبال مقصر نگردید چون در هر حال یا اصلاً مقصری وجود ندارد یا اگر هم وجود داشته باشد پیدا کردن آن هیچ سودی برای شما ندارد.

پیشنهاد می کنم به جای این که به "چرا" ها فکر کنید به "چگونه" ها بیندیشید.

به خاطر داشته باشید که می توان شکل دیگری هم زندگی کرد. می توان از فلسفه جویی های پوچ و بی فایده دست برداشت. می توان با پاک کردن فرهنگ نادرست فلسفه جویی از ذهن، بسیار لذت بخش تر و آرام تر زندگی کرد.

اگر می خواهید با آرامش بیشتری زندگی کنید و از شادمانی و نشاط درونی بیشتری برخوردار باشید هرگز به این گونه چراها و ای کا ش ها اجازه ی عرض اندام ندهید. آنها نباید هیچ جایی در زندگی شما داشته باشند. زیرا وجود آنها حسرت و اندوه را برای شما به ارمغان می آورد، شادی و امنیت خاطر را از شما می گیرد، انگیزه را در شما می کُشد، انرژی های درونی تان را تحلیل می برد و آشفتگی های ذهنی را به شما هدیه می دهد.

پس به جای این که با فلسفه جویی، آب در هاون بکوبید بهتر است به فکر راهی برای گریز از این عامل خود تخریبی باشید. اما چگونه می توان بر این روند مخرب از عملکرد مغز غلبه کرد؟

یکی از راه هایی که به وسیله ی آن می توانید فلسفه جویی را کنار بگذارید، پذیرش است. در واقع پذیرش نقطه ی مقابل فلسفه جویی است. می توان بسیاری از موارد ناخواسته و ناخوشایند زندگی را با شجاعت و فهمیدگی پذیرفت و با آنها کنار آمد.

برای داشتن یک ذهن آرام تر، چاره ای ندارید جز این که این گونه مسایل را همان طور که هستند بپذیرید زیرا شما در هر حال نمی توانید آن ها را عوض کنید. این شرایط خاص نمی توانند جور دیگری باشند. خواست خدا (که قطعاً حکمتی در آن است که ما از آن بی خبریم) این بوده که برای شما چنین شرایطی رقم بخورد و کارش هم نمی توان کرد. حال خودتان انتخاب کنید : هم می توانید عاقلانه و منطقی آنها را به عنوان جزیی از واقعیت های زندگی تان بپذیرید و با آنها سازش کنید، هم می توانید با فلسفه جویی و عدم پذیرش، زندگی خود را تباه کرده و به اعصاب و روان خود آسیب بزنید و از شادمانی و نشاط درونی خود بکاهید.

دیل کارنگی در این زمینه می گوید : " بعضی از مسایل همین طور که هستند، هستند و جور دیگری نمی توانند باشند. وقتی عقل سلیم حکم می کند که مقاومت ما در برابر یک موضوع، تغییری در آن به وجود نمی آورد و شرایط هم به شکل دیگری نخواهد بود، دیوانگی محض است که بیهوده به دنبال چیزی بگردیم که پیدا نخواهیم کرد". شوپنهاور نیز جمله ی زیبایی در این زمینه دارد که می گوید : "در سفر زندگی بهترین توشه آن است که بدانیم چه موقع تسلیم شویم".

به خاطر داشته باشید که تسلیم شدن همیشه نشانگر ضعف نیست بلکه در بسیاری از موارد نشان دهنده ی فهمیدگی، پختگی و بزرگواری است. از طرفی واقع بینی نیز نشان دهنده ی بینش صحیح و عاقلانه است. پس واقع بین باشید و خودتان، زندگی تان و شرایط زندگی تان را بپذیرید و آن را انکار نکنید.

وقت، نیرو و تمرکز خود را بی دلیل صرف آنچه که می بایست باشد و نیست نکنید زیرا این کار نه تنها هیچ ثمری برای تان ندارد بلکه قدرت درونی تان را نیز برای رسیدن به موفقیت بیشتر تحلیل می برد. اجازه ندهید فلسفه جویی، ذهن تان را پریشان کند. به موضوعات واقعی بپردازید نه به فکر مشغولی درباره ی آنچه که واقعی نیست و وجود ندارد.

کار دیگری که به جای فلسفه جویی می توانید انجام دهید کم رنگ کردن تأثیر شرایط است. بدین شکل که پذیرش را با عمل در هم بیامیزید تا نتیجه ی آن گریز از فلسفه جویی باشد. به خاطر داشته باشید که پذیرش یک واقعیت همیشه به معنای تأیید آن و یا تسلیم شدن در برابر آن نیست. می توان یک واقعیت را پذیرفت اما در عین حال برای تغییر دادن آن و یا تغییر دادن تأثیر آن تلاش کرد. به عنوان مثال شما نمی توانید پدر یا مادر خود را عوض کنید، نمی توانید به گذشته برگردید و وضعیت مالی پدر تان را قبل از این که شما به دنیا بیایید تغییر دهید، نمی توانید فرم و شکل صورت خود و یا درشتی و کوچکی اندام خود را عوض کنید، نمی توانید موقعیت جغرافیایی محل تولد تان را تغییر دهید اما در عوض کارهای زیادی هم هستند که شما می توانید به جای این کارها انجام دهید مثلاً اگر ناراحتید از این که در یک خانواده ی فقیر متولد شده اید می توانید با تلاش و کوشش، خود را به بالاترین قله‌های ثروت برسانید. اگر از نوع استخوان بندی و یا کوتاهی قد خود ناراحتید می توانید با ورزش و تغذیه ی صحیح، صاحب زیباترین و خوش استیل ترین بدن ها شوید. اگر از محیطی که در آن زندگی می کنید و یا از قوانین حاکم بر آن راضی نیستید می توانید خود را به موقعیتی برسانید که بتوانید هر جای دنیا که خواستید زندگی کنید.

اجازه بدهید یک مثال واقعی برای تان بزنم. یکی از شادگردان من به نام پ. الف سال هاست که شدیداً دچار ویروس فلسفه جویی شده و این ویروس، شادی و نشاط را از زندگی او ربوده است به طوری که در تمام این سالها که او را می شناسم هرگز او را شاد و راضی ندیده ام. او همیشه نق می زند و از فلسفه ی مواردی که نارضایتی اش را در زندگی بر می انگیزند حرف می زند. غمی جانکاه همیشه در نگاه یا کلام او وجود دارد.

جالب این جاست که هر حرفی که با او زده *شود در هر حال موضوع به فلسفه جویی و سوالات همیشگی اش ختم می گردد.

او از این که در ایران زندگی می کند و از این که قوانین اسلامی در این کشور رعایت می شود شدیداً ناراحت است. تقریباً می توانم بگویم که این سوالات را هر وقت که با هم ملاقات داشته باشیم از او می شنوم :

- چرا من باید در ایران به دنیا بیایم؟
- چرا من مجبورم قوانین دست و پا گیر این کشور را تحمل کنم؟
- چرا این جا آزادی به آن شکلی که در کشورهای اروپایی هست وجود ندارد؟
- چرا من نمی توانم با هر پوششی که دلم خواست به خیابان، محل کار، دانشگاه یا هر جای دیگر بروم؟
- چرا دیگران آن پوششی را که افراد در کشورهای اروپایی دارند نمی توانند داشته باشند ؟
- چرا در ایران فلان چیز و چنان چیز نیست؟
- و ده ها سوال دیگر، مساله این جاست که او به دنبال جواب یا راه حل نیست بلکه دوست دارد ذهن خود را با این سوالات آشفته کرده و خود را غصه دار و ناراحت کند. حال با این توضیحاتی که دادم شما فکر می کنید راه حل مشکل شاگرد من چیست؟

- احتمالاً درست حدس زده اید. راه اول این که خودش را با شرایط تطبیق دهد یعنی شرایط را همان طور که هست بپذیرد و با آن کنار بیاید و راه دوم هم این است که تلاش کند و خود را به موقعیت مالی یا علمی مناسبی برساند تا بتواند در هر کشوری که دوست دارد آزادانه زندگی کند. گمان می کنم به غیر از این دو راه حل، هیچ راه دیگری وجود نداشته باشد.

- در هر حال نکته ی مهم این جاست که غر زدن و فلسفه جویی ذهنی مشکلی را حل نکرده و چیزی را هم عوض نمی کند و جز این که از میزان شادی درونی، آرامش روانی شما می کاهد هیچ تأثیر دیگری ندارد. پس شجاعانه و قاطعانه با آنچه که هست روبرو شوید، با آن را بپذیرید و یا اگر می توانید همه ی تلاش خود را برای تغییر دادنش بکار بگیرید اما هرگز به دلیل گله مندی و نارضایتی از شرایط ناخواسته ای که در آن هستید از اسلحه ی فلسفه جویی ذهنی استفاده نکنید. چرا که این اسلحه به شکلی طراحی شده است که فقط به طرف صاحب خودش شلیک می کند.

آسیب شناسی هویت فرهنگی در ایران از دیدگاه امام خمینی (ره)

سید محمد حسینی -استاد حقوق دانشگاه و مشاور حقوقی سازمان همیاری شهرداری فارس

قسمت سوم(پایان)

ایشان همچنین " بر طرح منحرفانه ای از اسلام که نوعی قرائت غیر انسانی از اسلام است " اشاره می کند و معتقد است : " ما الآن اسلام را نمی دانیم چیست .

این قدر به مغز ما خوانده است این غرب ... که اسلام را ما گمش کردیم . تا اسلام را پیدا نکنید نمی توانید اصلاح بشوید . "

ایشان غرب زدگی را بعد دیگری از این " خود کاذب " می داند و نفی آن را لازمه احیای هویت واقعی می داند غرب زدگی از دیدگاه ایشان نوعی خود باختگی و نوعی شست و شوی مغزی است که فرد خود را از یاد می برد و یا هیچ می انگارد و همه چیز را در غرب می بیند .

به نظر ایشان شخص غرب زده خودش نیست و نمی تواند ادراک کند که خودش هم فرهنگی دارد یا توانایی هایی دارد .

بر این اساس نفی این وضعیت و تحول این انسان ها و این فرهنگ از جمله راهکار های مهم دیگر جهت احیای هویت فرهنگی است .

امام همچنین بر آگاهی بخشی و آشنایی تبلیغ فرهنگ خودی و توانایی‌های بومی را به عنوان راهکار های دیگر جهت احیای هویت فرهنگی اشاره دارد . به نظر او " آگاهی به اینکه شرق خودش فرهنگ غنی دارد، طوری که فرهنگ او صادر می شده است و غربی ها از فرهنگ شرق بارور شده اند و این تحفه شرقی به غرب رفته و غرب از آن استفاده کرده " می تواند از اهمیت خاصی برخوردار باشد وی در این ارتباط به معرفی مآثر شرق ، طب ، فلسفه ، دانشمندان و بزرگان شرق تأکید دارد .

وی سرکوب و تمسخر آداب ، فرهنگ ، صنعت ، ابتکارات خودی را عوامل عدم آشنایی با خود و مانعی برای احیای هویت واقعی فرهنگی می داند .

در مجموع بنظر می رسد امام خمینی هویت فرهنگی اصیل در ایران را در یک هویت اسلامی انسانی می داند و کلام ایشان مبنی بر احیای این هویت اسلامی - انسانی در واقع تأکیدی بر بازگشت به هویت انسانی - عقلانی است که جوهره آموزه های اسلام می باشد و توسط امام خمینی به عنوان یک فقیه عقل گرا (اصولی) شیعه مورد تأکید قرار می گیرد.

این هویت انسانی و فطری موجب ظهور انسانیت انسان می گردد که تجلی آن را در ظهور باور هایی همچون : استقلال ، خود باوری ، اتکا به نفس ، عدم سلطه پذیری ، حمایت از پیشرفت واقعی و مظاهر واقعی تمدن ، نفی هر گونه تقلید غیر عقلایی از دیگران ، نقد سنت های غیر عقلانی خودی ، حفظ کرامت و ارزش های اصیل انسانی و ... می توان دید که زمینه هر گونه حرکت مستقل و تکاملی است .

به نظر وی احیای این هویت انسانی رمز پایداری ، قدرت و پیشرفت کشورهای جهان سوم خواهد بود و تداوم و استواری انقلاب اسلامی نیز در گرو احیای این هویت یعنی تقویت انسانیت انسان خواهد بود

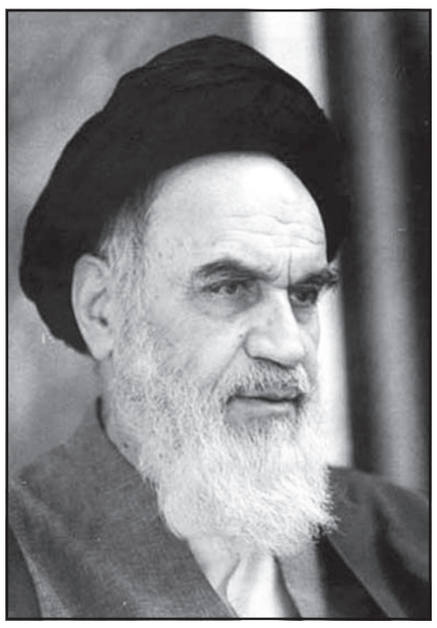

منابع

۱- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۷۹). تحریر الوسیله، چاپ شانزدهم. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

۲- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۷۸). صحیفه امام، چاپ نهم. تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی..

۳- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۶۹). صحیفه نور، چاپ دوم. تهران: سازمان مدارک علمی و فرهنگی انقلاب اسلامی(۲۲ جلد).

۴- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۵۷)، کشف الاسرار، چاپ اول. تهران: نشرظفر

۵- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۵۷) ولایت فقیه، چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر

۶- فروغی (ذکاء الملک)، محمدعلی (۱۳۵۲). حقوق اساسی (یعنی) آداب مشروطیت دول. چاپ اول. تهران: انتشارات زوار.

۷- عباسی، عبدالله (۱۳۸۱). کالبد شکافی قدرت. چاپ اول. تهران: انتشارات پردیسان.

۸- صورت مشروع مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. جلد اول. چاپ اول. تهران: ادارهٔ کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی ایران.

۹- جسمی، یوسف (۱۳۸۶). مباحثی در باب نظریه انتخاب عمومی. چاپ اول. تهران: دفتر مطالعات برنامه و بودجه مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.

۱۰- برکچیان، محمود (۱۳۸۱). "جمهوریت نزد امام خمینی"، ماهنامه آفتاب، شماره ۱۹۰، ص ۵۷

۱۱- اکبر، علی (۱۳۶۹). سیری در اندیشه های سیاسی معاصر، چاپ دوم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی و انتشاراتی الیست

به بهانه سالروز کودتای ننگین علیه دولت مصدق(۲۹ مرداد)

دکتر محمد مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت

قسمت اول

گردآورنده :(معصومه دیهیم)

محمد مصدق در سال ۱۲۶۱ خورشیدی در تهران و یک خانواده آریستوکرات بدنیا آمد. پدرش میرزا هدایت الله مشهور به "وزیر دفتر" از رجال عصر خود و مارش ملک تاج خانم (نجم السلطنه) فرزند عبدالمجید میرزا فرمانفرما و نوه عباس میرزای معروف بود.

میرزا هدایت الله (پدر مصدق) سه پسر داشت و محمد کوچکترین آنها بود که هنگام مرگ پدر ده ساله بود. مادر وی پس از مرگ همسر ، ازدواج کرد و به تبریز رفت و محمد پس از سالها و بعد از اتمام تحصیلات مقدماتی در تبریز ، همراه پدر خوانده اش که همزمان با سلطنت مظفرالدین شاه به سمت منشی مخصوص شاه تعیین شده بود، به تهران آمد .

محمد مصدق بعد از بازگشت به تهران و همزمان با پیروزی انقلاب مشروطه، در اولین انتخابات مجلس نامزد وکالت شد ، ولی اعتبار نامه اش بدلیل این که زیر سی سال بود، رد شد .

محمد مصدق سال ۱۲۸۷ برای ادامه تحصیلات به فرانسه رفت و پس از خاتمه تحصیل در مدرسه علوم سیاسی پاریس به سوئیس رفت و دکترای حقوق کسب کرد. اولین مراجعت وی به ایران با آغاز جنگ جهانی اول مصادف بود. بعد از مراجعه به ایران با سوابقی که در امور مالیه داشت به خدمت در همان وزارتخانه دعوت شد که پس از اختلاف با دولت وقت ، استعفا داد و همزمان با تشکیل کابینه دوم وثوق الدوله مجدداً عازم اروپا شد .

دوران استانداری و وزارت

پس از ورود به ایران و شیراز ، به تقاضای بزرگان فارس استاندار شد و تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در این مقام ماند که با وقوع کودتا، دکتر مصدق تنها شخصیت سیاسی وقت بود که دولت کودتا را به رسمیت نشناخت و از مقام خود استعفا داد. با نخست وزیری قوام ،مصدق وزیر دارائی شد . پس از مدتی والی آذربایجان گردید و در خرداد ۱۳۰۲ در کابینه مشیرالدوله وزیر خارجه شد و اولین درگیری را با انگلستان پیدا کرد. (با خواسته انگلیسی ها برای دو میلیون لیره که مدعی بودند برای ایجاد پلیس جنوب خرج کرده اند مخالفت نمود).

دکتر مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی به نمایندگی مردم تهران انتخاب شد و همزمان با تغییر سلطنت ، به مخالفت با رضا شاه پرداخت و پس از ان تا ۱۳۱۹ خانه نشین شد . در اواخر سلطنت رضا شاه ، مصدق به دلیل مخالفت مدت کوتاهی به زندان افتادولی پس از چند ماه آزاد شد تا تحت نظر در ملک خود در احمد آباد قزوین مجبور به سکونت باشد .

پس از سقوط رضا شاه، مصدق به تهران برگشت و در انتخابات پرشور مجلس دوازدهم، بار دیگر در مقام نماینده اول تهران به مجلس رفت . در مجلس چهاردهم برای مقابله با فشار شوروی جهت گرفتن امتیاز نفت شمال ایران ، مصدق طرحی قانونی را به تصویب رساند که دولت از مذاکره در مورد امتیاز نفت تا زمانی که نیروهای خارجی در ایران هستند منع می شد . در مجلس پانزدهم مصدق بر اثر کارشکنی ها در آن حضور نداشت .

پس از تقلب های رخ داده در جریان انتخابات مجلس شانزدهم، مصدق و نوزده نفر از همراهانش پس از چهار روز تحصن بی نتیجه در کاخ مرمر که به عنوان اعتراض به تقلب در انتخابات به عمل آورده بودند ، در روز اول آبانماه ۱۳۲۸ تأسیس سازمان جبهه ملی ایران را اعلام داشتند .

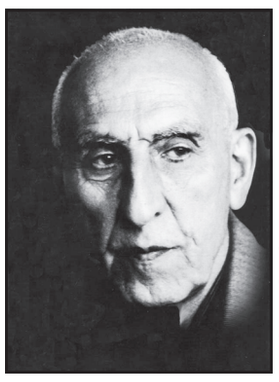

با مقاومت جبهه ملی ، انتخابات تهران باطل اعلام شد و در نتیجه انتخابات مجدد هشت نفر از کاندیداهای جبهه ملی با رأی مردم تهران به مجلس راه یافتند که همین فراکسیون در مجلس شانزدهم و در ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ قانون ملی شدن نفت را به تصویب نهائی رسانید . با توصیه همراهان ، دکتر محمد مصدق بعنوان رهبر جبهه ملی جهت اجرایی کردن قانون ملی شدن نفت ، در دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ نخست وزیری را بر عهده گرفت . نخستین اقدام دکتر مصدق پس از معرفی کابینه ، اجرای طرح ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت انگلیس بود.

به دنبال شکایت دولت انگلیس از ایران و طرح شکایت در شورای امنیت سازمان ملل ، دکتر مصدق عازم نیویورک شد و به دفاع از حقوق ایران پرداخت و سپس به دادگاه لاهه رفت و در آن دادگاه به پیروزی دست یافت . (مسیبیان، ۱۳۸۹، اینترنت)

تاریخ کشف نفت :

فلات ایران از قدیم الایام بر دریایی بیکران از مایعی سیاه رنگ آرمیده که منشأ آلی فسیلی دارد. کلمه نفت ریشه اوستایی دارد در زبان اوستایی نپتا Nepta به معنی روغن معدنی است که بعدها اعراب آن را نفت نامیدند.

در زبان‌های فرانسه و انگلیس آن را پترول Petrol و پترولیوم Petroleum می نامند که از دو بخش لاتین Petros به معنی سنگ، Cleum به معنای روغن به دست آمده است. سابقه آشنایی انسان با نفت به پیش از دوره عصر فلزات می‌رسد. هرودوت زمان استفاده از نفت را پیش از چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح ذکر می کند. بسیاری از تمدن‌های پیشرفته جهان باستان با نفت آشنا بوده‌اند و در زمینه‌های مختلفی مانند سوخت، وسیله روشنایی، گرما از آن سود می‌برده‌اند بسیاری از معابد و آتشکده‌های ایران باستان که سالیان دراز آتش خود را روشن نگاه می‌داشتند از همین چشمه‌های نفتی استفاده می کردند. نفت و قیر به عنوان یک ماده محافظ در پوشش مجاری آب مومیایی اجساد، ساختن مرهم برای معالجه زخم‌ها و مداوای بیماری‌های پوستی و عفونی استفاده می شده است.

با آغاز قرن بیستم و کشف این معادن از سلسله جبال مسجد سلیمان به طور کامل سرنوشت تاریخ ایران را دگرگون ساخت. نفت که در جهان مدرن حکم طلای صنعتی را یافت باعث گردید فصلی جدید در روابط سایر کشورها با ایران به وجود آید.

ادامه دارد...